

شگردهای گویندگی در رادیو

بررسی نوع گویش «و»، «ا»، و «و» برای گوینده‌ها

● غلامعلی امیر نوری

گوینده رادیو

آنچه از زبان در سلولهای مغز و در حافظه داشته‌اند استفاده کرده‌اند، چنان‌که حتی شعرها و نوشته‌های بکر و تازه‌ای ارائه نموده‌اند. از اینجاست که زبان‌شناسان و ادیبان، قوانین حاکم بر زبان و دستور زبان را قوانینی قبلی دانسته‌اند؛ یعنی قوانینی که در ذات زبان است و از قبل در زبان موجود بوده است، در مقابل قوانین مثلاً قضایی یا اداری که جزء قوانین بعدی‌اند.

استادان زبان و ادب فارسی معتقدند که همه این قوانین در ذات زبان موجود است و نویسندگان و شاعران که به دلیل استعداد ذاتی به شعر و ادبیات گرایش دارند و به مکتب یا مدرسه رفته، سواد خواندن و نوشتن را فرا گرفته‌اند و با مطالعه آثار پیشینیان خود، این توانایی را در خویش پرورش داده‌اند، کم‌کم خودشان هم به سرودن و نوشتن پرداخته‌اند و از

دستور زبان را استادان و صاحب‌نظران از مطالعه و بررسی آثار کلامی منظوم و مثنوی زبان فارسی از زمان رودکی گرفته تا عصر حاضر درک و دریافت کرده‌اند یا به تعبیری دیگر، استخراج نموده‌اند و پس از تدوین به صورت کتاب یا یک مجموعه در اختیار دیگران گذاشته‌اند و البته استادانی پس از آنها این قوانین یا دستورها را کامل کرده‌اند.

چون این استخراج و تدوین قوانین زبان، سالیان بسیار قبل از اختراع رادیو صورت گرفته (در زمانی که صورت ملفوظ یا گفتاری زبان، صورتی آزاد بوده و هرکس به دلخواه و آمیخته با لهجه زبان مادری خویش فارسی دری را بیان می‌کرده)، پس همه این کندوکاوها و جست‌وجوها برای بهتر و بی‌غلط شدن گونه مکتوب یا نوشتاری زبان و به انگیزه راهنمایی نویسنده‌ها و شاعران برای آفرینش آثار هنری جدید و تازه و نیز کمک به بهتر شدن گونه نوشتاری و مکتوب فارسی دری که زبان مشترک همه ایرانیان و پیونددهنده اقوام و تبارهای گوناگون ایرانی بوده، انجام می‌شده است و همان‌طور که بارها گفته‌ام، گونه مکتوب را به همین دلیلها اصل می‌شمرده‌اند و برای اشاعه آن و زیباتر کردن آن کوشش می‌کرده‌اند، حتی انواع خط و خوش‌نویسی، زیبانویسی، تزیین و تذهیب نیز به همین منظور بوده است.

در اغلب کتابهای دستور زبان فارسی، حتی کتابهایی که بعد از تولد رادیو نوشته شده و حتی کتابهای سالهای اخیر، در تعریف «حروف»، آنها را کلماتی می‌دانند که خود به خود معنی مستقلی ندارند، اما برای پیوستن اجزای جمله به یکدیگر یا نسبت‌دادن و اضافه کلمه‌ای به جمله یا ربط‌دادن دو جمله به یکدیگر به کار می‌روند.

این کامل‌ترین تعریف برای حرف است. دستور زبانهای دیگر هم از همین تعریف یا شبیه به این استفاده کرده‌اند.

در دستور زبان فارسی تالیف دکتر حسن انوری و دکتر حسن احمدی گیوی، حرف ربط، این‌گونه تعریف شده:

«دو کلمه همگون یا دو عبارت یا دو جمله را به هم پیوند می‌دهد و آنها را

هم‌پایه و هم‌ارزش می‌سازد.»
و در توضیح بیشتر و کامل‌تر حرف ربط «و» نوشته‌اند:

«این کلمه در زبان فارسی قدیم، «ا» (O) و در زبان پهلوی «او» (U) و در فارسی باستان «اوتا» است. در تداول امروز نیز «ا» تلفظ می‌شود (حسن و حسین آمدند = حسن و حسین آمدند)؛ او عطف عربی که مفتوح است در این کلمه تاثیر گذاشته، به همین دلیل در فارسی نیز گاهی آن را مفتوح تلفظ می‌کنند؛ (حسن و حسین آمدند). این حرف امروزه بین دو کلمه معمولاً به صورت «ا» و در بین دو جمله به صورت «و» و در آغاز جمله نیز (مخصوصاً در شعر) «و» تلفظ می‌شود.»

مانند این جمله از کتاب گلستان سعدی:

«دیدم که نصیحت نمی‌پذیرد و دم گرم من در آهن سرد او اثر نمی‌کند.»

در اغلب کتابهای دستور که داشته و دیده‌ام (مثل دستور زبان فارسی، تالیف دکتر خانلری) «حرف اضافه» و «حرف ربط» نامگذاری شده، ولی بعضی زبان‌شناسان و از جمله پروفیسور احمد شفایی در کتاب مبانی علمی دستور زبان فارسی، حروف را اجزای کمکی کلام دانسته، به این صورت که حروف اضافه را «افزوده‌ها» و حروف ربط را «پیوندکها» نام گذاشته و تمام دستور زبان را براساس معیارهای علمی زبان‌شناسی بررسی کرده است.

در این مجموعه باید از کتاب نخستین دستور، تالیف ابوالقاسم پرتو اعظم نیز نام برد که به قول خودشان سعی و تلاش فراوان کرده‌اند تا دستوری جز آن بنویسند که دیگران در پی دستور زبان پنج استاد نوشته‌اند:

«پیوند واژگانی است که دو گفتار را،

یا دو گفتارک را، یا بخشی از گفتار را به بخش دیگر پیوند می‌دهد.»

استاد پرتو اعظم، در این دستور و نیز در همه نوشته‌های خود سعی دارد تا از به-کاربردن اصطلاحها و واژه‌های رایج و تازی پرهیز کند تا به قول خودشان آموزش دستور زبان را ساده و راحت کند، اما خود ایشان ده‌ها واژه و اصطلاح ساخته و آورده‌اند که کار نوآموز را شاید باز به‌شکلی دیگر مشکل می‌کند. این قسمت را که مربوط به حرف اضافه و حرف ربط است، بخوانید:

«پیوند = پیوند واژگانی است...» با توجه به این جمله، اگر پیوند، یک گپ یا یک واژگک باشد، آن را «تک پیوند» گوئیم؛ مانند: و، یا، چو. اگر از یک واژگک بیش باشد، آن را «آمیزه پیوند» گوئیم؛ مانند: از این روی، چندان که. پیوندهایی که بسیار به کار می‌روند، چنین‌اند: و، تا، چو، چون، چه، پس، اینک، زیرا، چنان‌چه... که در اینجا به بررسی کاربرد پیوند «و» می‌پردازیم.

این گپ گاه دو یا چند گفتار را به یکدیگر پیوند می‌دهد. پیوستن گفتارها با بهره‌گیری از این پیوند، هنگامی درست است که گفتارها و گفتارکها، یکی پس از دیگری آراینده یکدیگر باشند و روی هم رفته داستانی بسازند، یا بخشی از یک داستان را باز گویند؛ برای مثال این جمله از کتاب اسرار التوحید:

«(به سر چهار سوی کرمانیان آمد) و (هر جگر بند و شکنجه که دید، خرید) و (بر کواره نهاد) و (بر پشت گرفت) و (آن خونها و نجاستها بر جامه و پشت او می‌دوید) و (او در هر نفسی می‌مرد از شرم و خجالت مردمان).»

گاه نیز واژه‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. در این کاربرد نیز میان آن واژه‌ها

باید وابستگی و گاه همانندی باشد:

«چون به خانقاه رسید، از آن
خواجگی و (حب جاه) با وی هیچ
نمانده بود و (آزاد) و (خوشدل) درآمد.»
در چامه‌ها، هنگامی که این پیوند میان
گفتار است، آوای خود را از دست می‌دهد
و آوای «O» لاتین را می‌پذیرد، به این بیت
از فردوسی دقت کنید:

«از ایران و از دشت نیزه‌وران

ز خنجر گذاران و جنگی سران»

ولی اگر در آغاز گفتار بیاید، همان
آوای بالای خویش را دارد:

«اگر زنده باشد، به زندان بود

و گر کشته، بردار میدان بود»

یک‌بار دیگر به این حرف بازگردیم
که آنچه به نام دستور زبان فارسی نوشته
شده و این همه تلاش نویسنده و
پژوهشگر استاد، به تمامی برای بهتر شدن
گونه مکتوب بوده، تا این زبان را که
پیونددهنده ایرانیان است و زیباترین آثار
ادبی و علمی و عرفانی به این زبان و به
این گونه زبان، بیان و نوشته شده، پیراسته و
کامل باشد. آیین نگارش (تالیف احمد
سمیعی) و شیوه نگارش (تالیف مرتضی
کافی) را به خوبی بیاموزیم و غلط نویسیم
(تالیف ابوالحسن نجفی) که زبان زیبای
فارسی دری، از گزند کژرویه‌ها و
سهل انگاریها حفظ شود، تا به چهره زیننده
و شایسته ادب و شعر و فرهنگ ما
خداشه‌ای وارد نیاید.

اکنون وظیفه ما است که یک‌بار دیگر،
آثار نظم و نثر بزرگان و فرهیختگان ادب
ایران را برای دستیابی به قاعده و قانون
درست خوانی رسمی و پیدا کردن زبان، یا
بهرتر بگوییم «بیان معیار»، بخوانیم و «دستور
بیان» را از آنها استخراج و تدوین کنیم؛
کاری که یا هنوز انجام نپذیرفته، یا کم و

بیش و اندک بوده است.

از جمله این قاعده‌ها، یکی طرز
خواندن درست و بیان معیار یا گویندگی
حرف ربط، یا پیوندک «واو» است. بیان و
تلفظ «و» در شعر کاملاً روشن است و تابع
وزن شعر. اگر در آغاز مصراع یا بیت باشد،
به صورت «و» تلفظ می‌شود. در شعر
کلاسیک معمولاً به کلمه بعدی خود
متصل می‌شود؛ مانند: وگر، وزان، وزین،
وین، وندر، وان ... اما در میان مصراعها،
به صورت «ا» تلفظ می‌شود.

تلفظ «و» به صورت جدا و مستقل در
شعر نو و شعر نیمایی فراوان دیده می‌شود؛
از جمله در اشعار خود نیما:

«نازک آرای تن ساق گلی

که به جانش کشتم

و به جان دادمش آب

ای دریغا، به برم می‌شکنند.»

و در شعر دل فولادم در همان بند اول
شعر، در مصراع دوم، حتی می‌توان این
پیوندک یا حرف ربط را به دو صورت
خواند:

«ول کنید اسب مرا

راه توشه سفرم را و/ و نمد زینم را

و مرا هرزه در

که خیالی سرکش

به در خانه کشانده است مرا.»

و در بسیاری دیگر از شعرهایش تلفظ
مستقل «و» در شعر شاعران دیگر هم دیده
می‌شود، حتی امروز تلفظ مستقل «و» در
غزلهای شاعران جوان هم راه یافته است.
استفاده از هر دو لفظ «و» و «ا» در
اشعار کلاسیک زبان فارسی هم دیده
می‌شود؛ منظور، در زبان شعری یک شاعر
است مثل ناصر خسرو قبادیانی. این شاعر
بزرگ ایرانی که شادروان علامه قزوینی
وی را همراه فردوسی، خیام، مولوی،

سعدی و حافظ، یکی از شش شاعر طراز
اول پارسی‌گو شمرده است، در یک
قصیده (اندر زنده بودن عالم و مرده بودن
جاهل) این حرف را به چند گونه به کار
برده است:

«۱- بجوی و بنویس، آنکه بخوان و بازپرس

پسش بیاموز آنکه بدان و بر دل کار

۲- شکار شیر، گوزن است و آن یوز آهو

و مرد بخرد را علم و حکمت است شکار

۳- که مرد علم به گور اندرون، نه مرده بود

و مرد جهل ابر تخت بر، بود مردار

۴- و گر جوابش گویند شاد باشم سخت

کسی که باشد برهان نمای و دعوی دار

۵- نگوید آنکه نیاموخته است و اصلش نیست

سخن نیارد سخنه به وزن و به معیار

۶- آیا مقدر تقدیر و مبدع الاشیا!

بحق حرمت و آزرمت احمد مختار

۷- که مرمر و مرآن را که علم دین طلبد

ز چنگ محنت برهانمان، ای اغفار!

۸- و هر که بد کند او یا کسی که بد نکند،

به لعنتش کن یا رب! و زو بر آر دمار»

در این قصیده ناصر خسرو، حرف
ربط «و» با سه آوا و تلفظ در ابیات مختلف
آمده است. این شعر نمونه و راهنمای
بسیار خوبی برای بیان این پیوندک است.
در برابر و کنار هر بیت شماره گذاشته شده
تا شناخت، آسان تر باشد.

این حرف، در مصراع اول و دوم بیت
اول، در مصراع اول و دوم بیت دوم، در
مصراع دوم بیت چهارم، در مصراع اول و
دوم بیت پنجم، در مصراع اول و دوم بیت
ششم و در مصراع اول بیت هفتم با آوای
«ا»، در آغاز مصراع اول بیت چهارم و در
مصراع دوم بیت هشتم یا پایان قصیده، با
آوای «و» متصل به کلمه بعدی (وگر- و
ز) و در آغاز مصراع دوم بیت دوم، آغاز
مصراع دوم بیت سوم و در آغاز مصراع

اول بیت پایانی با آوای «و» به صورت مستقل و جدا از کلمه بعدی آمده است. از شعر بگذریم و به سراغ نثر برویم که عمده اشکالها در همین نثر است. حرف ربط یا پیوندک «و» وقتی دو واژه را به هم پیوند می‌دهد، چه در مترادف و چه متضاد، یا در اسم و صفت و قید و فعل و هر واژه دیگر، بهتر این است که از «(و)» استفاده کنیم: خسرو و شیرین، دشت و دمن، شیر و پلنگ، گل و گیاه، دختر و پسر، سیاه و سفید، صبح و شام، ...

اعضای صورت: چشم و ابرو، لب و دندان، چشم و گوش، ...

اعضای بدن: دست و پا، سر و سینه، دل و روده، ...

و خلاصه هر دو واژه‌ای که بتوانند در هر پیوندی کنار هم قرار گیرند، بهتر است که با «(و)» به هم وصل شوند.

گاهی دو واژه را که می‌توانند دو فصل باشند، متصل و پیوسته می‌نویسند؛ مانند: جستجو و گفتگو که در اصل جست و جو و گفت و گو بوده است و باید به همین صورت تلفظ شود.

پس به طور معمول هر دو کلمه‌ای که در یک مجموعه و در کنار هم قرار بگیرند و رابطه‌ای میان آنها به وجود بیاید، «(و)» رابطه را به صورت «(و)» بیان می‌کنیم. گفتم به طور معمول، زیرا که می‌تواند این قاعده در موردی که موضوع و محتوای کلام، اصرار در برجسته و نمایان کردن هر واژه به طور مستقل دارد، به هم بخورد و تغییر کند؛ برای مثال به این جمله توجه کنید:

«کودکان در خانواده به ویژه در سالهای اول زندگی، نیازمند وجود و

حضور دو تکیه گاه قابل اعتمادند؛ (پدر) و (مادر). معنی و مفهوم کلام، ما را به طرف بیان کامل و درست هدایت می‌کند و گوینده تیزهوش، بلافاصله درک می‌کند که باید به اقتضای موضوع، روی این دو نام تکیه کند و پدر و مادر را شخص برجسته بیان نماید.»

استفاده از کلمه‌های هم معنا و متضاد، در نوشته‌های علمی، بسیار کم و نادر است، این ترکیبها را بیشتر در نوشته‌های ادبی و



در رادیو که فقط صدا و بیان گوینده وجود دارد، چند نقطه هیچ معنی و مفهومی ندارد. برای انتقال این مفهوم، در رادیو، می‌توان چنین گفت: و غیره - و غیره و کلمه‌ها یا مفاهیمی درین حد و معنی.

فرهنگی - در معنی وسیع کلمه از شعر گرفته تا رمان و داستان - و حتی در گزارشهای تحقیقی و پژوهشی و امثال آن، می‌توان دید، که بیشتر برای روشن شدن مطلب و تفهیم موضوع، صورت می‌گیرد؛ مثلاً:

به صورت دو فعل: رفت و آمد، جستجو (جست و جو) و گفتگو (گفت و گو)، ...

دو قید: امروز و فردا، شب و روز، صبح و شام، ...

دو بن مضارع: سوز و گداز، افت و خیز، ...

دو فعل مثبت و منفی: هست و نیست، بود و نبود، دار و ندار، ...

اسم - صفت + اتباع: تار و مار، ساخت و پاخت، چاق و چله، ...

کلمات مترادف: نور و روشنایی، مرگ و میر، صلح و صفا، ...

کلمات متضاد: خوب و بد، زشت و زیبا، چاق و لاغر، ...

در جمله‌های تقابلی بدون فعل (اغلب به صورت ضرب المثل): آدم گدا و این همه ادا!؛ ما و این حرفها!؛ هنرمند و این - همه فروتنی!؛ ...

و بسیاری نمونه‌های دیگر، که نشان می‌دهد بهترین شکل و طرز بیان، استفاده از آوای «(و)» می‌باشد. اجازه بدهید اکنون به سراغ نوشته‌های مختلف و گوناگون برویم و این حرف ربط یا پیوندک را در جمله‌ها بررسی کنیم؛ از کتاب فارسی سال اول دبیرستان، رشته ادبیات و علوم انسانی، درس ۳، شعر در اسلام:

«دین اسلام، در سرزمینی ظهور کرد شعرپرور و شاعرخیز. قوم عرب در سخن و سخنوری چیره‌دست بود، در سخن‌شناسی توانا بود و به شعر و شاعری قدر فراوان می‌نهاد. شاعرانی که مقارن ظهور اسلام در جزیره العرب می‌زیستند، از اهمیت شایانی بهره‌مند بودند و در نزد

قوم خویش، گرانمایه و عزیز روزگار می‌گذارند.»

در این متن (نوشته محمدرضا حکیمی)، شعرپرور و شاعرخیز، سخن و سخنوری، شعر و شاعری و گرانمایه و عزیز، ترکیب‌هایی است که با قراری که قبلاً معلوم کردیم، با آوای «ا» به هم پیوند خورده‌اند، ولی هرکجا که جمله‌ای تمام شده و جمله دیگری آمده، با «و» به هم متصل شده است.

پاراگراف بعدی که از چند جمله و چندین ترکیب تشکیل شده، قاعده دیگری را برایمان روشن و معلوم می‌کند:

«بادیه حجاز، روح صحرا، امواج بیابان، نسیمهای ریگزاران، دامنه وادیها، نخلستانها، شبها، مهتابها، ستارگان، پرندگان صحرائی، جنگلها، حماسه‌ها، عشقهای جوانان قبایل، دشتها و سرابها، اسبها و تکاپوها... اینها همه، از آن مردم، شاعرانی چیره‌دست و پرتوان ساخته بود که هنوز نغمه‌های آنان به ده‌ها زبان به گوش روزگار زمزمه می‌شود.»

هنگامی که چندین واژه و از جمله نامهای مختلف در متن بیاید، بهترین شیوه این است که آنها را با ویرگول از هم جدا کنیم و آخرین نام یا واژه را با «و». این حرف ربط «و» قبل از آخرین واژه، نشان‌دهنده آخرین نام و پایان جمله است.

اگرچه در این متن، پس از چند ویرگول، نامهایی آمده که دیگر از ویرگول استفاده نکرده و از حرف ربط بهره گرفته، ما هم نامهای آخر را با «ا» و به صورت پیوسته و یکسره بیان می‌کنیم (بهتر بود قبل از دشتها، به جای ویرگول، «و» گذاشته می‌شد).

در اینجا یک نکته دیگر را هم بگویم و آن اینکه، در رادیو که فقط صدا و بیان

گوینده وجود دارد و خط و نوشته‌ای دیده نمی‌شود، چند نقطه هیچ معنی و مفهومی ندارد. وجود چند نقطه، فقط در نوشته معنی پیدا می‌کند؛ یعنی مطلب و موضوع ادامه داشته یا می‌تواند ادامه داشته باشد. برای انتقال این مفهوم، در رادیو، می‌توان چنین گفت: و غیره - و غیره، و امثال اینها - و مانند این، و کلمه‌ها یا مفاهیمی درین حد و معنی.

اکنون به نوشته‌ای دیگر، از همین کتاب، درس ۶، غلط املایی، از عباس

هنگامی که چندین واژه و از جمله نامهای مختلف در متن بیاید، بهترین شیوه این است که آنها را با ویرگول از هم جدا کنیم و آخرین نام یا واژه را با «و». این حرف ربط «و» قبل از آخرین واژه، نشان‌دهنده آخرین نام و پایان جمله است.

اقبال پردازیم:

«غیر از مردم لاابالی و بی‌مبالات هیچ‌کس نیست که پیش از خروج از خانه و قدم‌نهادن در کوچه، لااقل روزی یک‌بار خود را در آینه نبیند و وضع (سر و لباس) و (کفش و کلاه) خود را تحت مراقبت نیاورد و (نواقص و معایب) و (بی‌نظمیها و آشفتگیهای) هیئت ظاهر خویش را به‌شکلی ترمیم و اصلاح ننماید. چرا؟ برای آنکه انسان ذاتاً خودخواه است و خود را از هیچ‌کس (کمتر و پست‌تر) نمی‌شمارد و بر او بسی ناگوار است که با (هیئت و اندامی ناساز) و (شکل و ریختی) منکر، در مقابل دیگران جلوه کند و دیگران در ظاهر او

(عیب و نقصی) قابل (سرزنش و خرده‌گیری) ببینند و بر او بخندند.»

چنان‌که ملاحظه فرمودید، نوشته عباس اقبال درست منطبق بر این اصل بیان رادیویی است که «اکنون به آن رسیده‌ایم» و «برایتان شرح دادم» یا «به شرح آن مشغولم». اینکه کجا از «و»، کجا از «ا» و کجا از «ویرگول» استفاده کنیم، نویسنده بر استعداد ذاتی و درک درست زبان، این زیبایی را، حتی به‌صورتی ناخودآگاه، شناخته و به‌کار برده است، اما در کار و نوشته بسیاری از نویسندگان این زمان، حتی نویسندگان رادیو هم، این توجه و دقت را نمی‌بینیم که در چنین صورتی، ویراستار یا گوینده، باید کم‌کاری و بی‌دقتی نویسنده را جبران نمایند و نوشته را اصلاح کنند و زیباسازی بیان را اعمال نمایند. اکنون به یک بند دیگر از همین نوشته توجه کنید:

«ممکن است انشای کسی (سست و نارسا و مبهم) و دور از قواعد (فصاحت و بلاغت) باشد.»

در اینجا سه واژه یا سه صفت برای انشا آورده شد. زیبایی بیان حکم می‌کند (برای رعایت زیبایی بیان آن را چنین می‌خوانیم) که، این سه واژه را که مربوط به انشا است، پیوسته و یکسره ادا کنیم که بهتر است این پیوند با آوای «ا» صورت پذیرد و پس از آن پیوندک «و» و ترکیب (فصاحت و بلاغت) آورده شود. یک نکته مهم در اینجا این است که این سه واژه، کوتاه و دو هجایی‌اند و به‌راحتی می‌توان آنها را یکسره و با آوای «ا» بیان کرد. اگر واژه‌ها چند هجایی باشند و نتوان آنها را در یک ترکیب قرارداد و بیان آنها طولانی و کشدار می‌شود، بهترین راه آن است که از ویرگول و «و» استفاده کنیم؛ درست مثل

وضعی که در جمله چندین واژه با صفت یا قید یا هر کلمه دیگر، پشت سر هم واقع شوند که در آن صورت قاعده آن است که واژه‌ها را با ویرگول از هم جدا کنیم و قبل از آخرین واژه هم «و» بیاوریم.

در این بند، قاعده دیگری را خواهیم شناخت:

«ذوق، تنها آن نیست که انسان (فریفته و دلداه) و هر منظره زیبا و هر هیئت موزون و هر آهنگ دلنواز شود، بلکه یک درجه از ذوق سلیم هم آن است که انسان طبعاً از هر منظره زشت و هر هیئت ناموزون و هر آهنگ ناساز (تنفر و اشمئزاز) حاصل کند، و آنها را با (اکراه و ناخوشی) تلقی نماید تا طبعش به (سستی و زشتی) نگراید و همیشه جویای (زیبایی و رسایی و درستی) باشد.»

در این قسمت، چون سه واژه یا ترکیبهای «منظره زیبا، هیئت موزون و آهنگ دلنواز»، هر یک با حرف اضافه «هر» آمده؛ یعنی «هر» هربار تکرار شده، (هر منظره زیبا، هر هیئت موزون، هر آهنگ دلنواز) دیگر نمی‌توان به کمک «أ» آنها را به هم پیوند داد، پس دوراه باقی می‌ماند؛ یکی استفاده از «و» و دیگر استفاده از ویرگول. یادمان باشد که دو یا سه واژه یا ترکیب را می‌توان به کمک آوای «و» به هم پیوند داد و از آن بیشتر را باید از ویرگول استفاده کرد.

اکنون به نوشته‌های استادان و نویسندگان دیگر معاصر نگاه کنیم و آنها را بخوانیم. از دکتر یوسفی:

«استاد تشنر، علاوه بر زبانهای فارسی و عربی و ترکی و آلمانی که زبان مادری اوست، با زبانهای فرانسوی و انگلیسی [نیز] آشنا است.»

در این متن، آلمانی را که توضیح «زبان مادری» دارد، از سه زبان فارسی و عربی و

ترکی جدا می‌کنیم: **فارسی و عربی و ترکی و آلمانی که زبان مادری اوست.** در این صورت، مفهوم، کاملاً درک و منتقل می‌شود.

باز هم از دکتر یوسفی:

«قدی بلند، چهره‌ای روشن و دلپذیر، موی سپید و حشمت‌افزای، نگاهی نوازشگر و مهربان، همراه با متانتی در رفتار و تأتی و ملایمتی در گفتار، تصویری است از شاعر استاد خراسانی، محمود فرخ.»

باز هم از دکتر یوسفی:

«چند سال از عمر

محمود به آموختن

الفبا و قرآن و

خواندن

کتابهای موش

و گربه و

حسنین و عاق

والدین و حسین

گرد و نصاب

الصبيان و گلستان سعدی

گذشت.»

اگر به همین شکلی که استاد نوشته و من علامت‌گذاری کردم، بخوانیم، کاملاً و به‌طور شایسته و لازم از فنون بیان و اصل زیباخوانی و انتقال مطلب پیروی نکرده‌ایم. ما برای انتقال مفاهیم جمله‌ها می‌توانیم در نقطه‌گذاری اعمال سلیقه کنیم؛ مثلاً:

«الفبا و قرآن و خواندن کتابهای موش و گربه، حسنین، عاق والدین، حسین کرد، نصاب الصبيان و گلستان سعدی...»

بعضی مواقع نویسنده کاملاً متوجه قواعد بیان و فنون گویندگی هست و نکات لازم را رعایت می‌کند و ظرافتهای گفتاری و زیبایی خواندن را به‌کار می‌گیرد که در آن صورت کار گوینده راحت‌تر است، در

غیر این‌صورت، گوینده حق دارد برای حفظ زیبایی بیان در نقطه‌گذاری و استفاده از «أ»، «و» و «ویرگول»، مختار باشد و اعمال سلیقه کند. بهتر آن است که دستور بیان و فنون گویندگی و نویسندگی برای رادیو را همه دست‌اندرکاران این رسانه بیاموزند و با هماهنگی کامل، همکاری کنند.

نمونه‌های گوناگون نثر و درست و زیباخوانی آن بهترین الگو و نمونه برای ماست. استاد یوسفی، نثری سنجیده و حساب‌شده دارد. او می‌داند که زیباخوانی



چیست و قوانین آن را رعایت می‌کند:

«خدا، به تعبیر سعدی، دوستی مهربان است، صمیمی و غم‌خوار، بخشنده و بزرگوار، امید بندگان و بسیار دوست داشتنی. در برابر خداوند باید صدق داشت و اخلاص...»

وقتی در چند جمله کوتاه که خود یک جمله بلند و کامل را می‌سازد، حذف فعل صورت می‌گیرد، برای پیوستگی کامل اجزا، باید از آوای «أ» استفاده کرد. نمونه‌ای دیگر از همین نوشته:

«در عالمی که هر موجود جاندار و بیجان با سعدی در همدلی و جوشش است و رازگویی، و اشیا و احوال و حرکات آنها، از نظر او پوشیده نمی‌ماند،

سیر در بوستان و دریافتن اندیشه‌ها، تخیلات و پیام سعدی، محتاج است به فکری آماده و ذهنی حساس و بیدار.»

در بعضی موارد و در برخی از نوشته‌ها، گوینده مخیر است که از دو آوای «ا» یا «و» هر کدام را که بهتر تشخیص می‌دهد، اختیار کند. البته باید توجه داشت که حفظ توازن و قرینه‌ای که نویسنده در نثر خود به کار برده، لازم است. در این نوشته میرزا ابوالقاسم فراهانی، این مورد وجود دارد:

«نامه نامی که نافه مشک‌تر و نسخه خط دلبر بود، در بهترین وقتی و خوش‌ترین وجهی رسید و ساحت خاطر را رشک باغ بهشت و موسم اردیبهشت ساخت...»

... بلی رسیدن این قاصد و رساندن این کاغذ، بعد از عهد بعید و قطع امید، فرجی بعد از شدت و فرحی بعد از محنت بود و خاطر پریشان را با همه آشفتگی چندان شاد و شکفتگی داد که - نعوذبالله - اگر شمه‌ای از این معنی به آسمان رسد و فکر انتقام کند.»

اکنون به دو قطعه از کتاب تذکره الاولیای فریدالدین عطار نیشابوری توجه کنید:

«آن سیمرخ قاف یقین، آن گنج عالم عزلت، آن گنجینه و اسرار دولت، آن پرورده لطف و کرم، ابراهیم ادهم - رحمه الله علیه - متقی وقت بود و صدیق روزگار، و در انواع معاملات و اصناف حقایق، حظی تمام داشت، و مقبول همه بود و بسی مشایخ دیده بود.»

«نقل است که از ابراهیم پرسیدند که: از چیست که خداوند - تعالی - فرموده است: ادعونی استجب لکم، می‌خوانیم و اجابت نمی‌آید؟ گفت: از بهر آنکه خدای

را - تعالی و تقدس - می‌دانید و طاعتش نمی‌دارید، و رسول وی را می‌شناسید و متابعت سنت وی نمی‌کنید، و قرآن می‌خوانید و بدان عمل نمی‌نمایید، و نعمت می‌خورید و شکر نمی‌کنید، و می‌دانید که بهشت آراسته است از برای مطیعان و طلب نمی‌کنید، و دوزخ آفریده است از برای عاصیان با سلاسل و اغلال آتشین و از آن نمی‌ترسید و نمی‌گریزید، و می‌دانید که شیطان دشمن است و با او عداوت نمی‌کنید، و می‌دانید که مرگ هست و ساختگی مرگ نمی‌کنید، و پدر و مادر و فرزندان را در خاک می‌کنید و از آن عبرت نمی‌گیرید، و از عیبهای خود دست نمی‌دارید و همیشه به عیب دیگران مشغولید. کسی که چنین بود، دعای او چون به اجابت پیوندد؟»

در این متن، برای ارزش‌گذاری به هر جمله (هرچند کوتاه) و طرح مسائل مختلف و پاسخی که به آنها داده می‌شود، بیشتر از آوای «و» استفاده می‌کنیم، به اضافه آنکه معمولاً بعد از هر فعل و در آغاز جمله بعدی، حتی به صورت مبتدا و خبر، بهتر این است که «و» آورده شود. اما هر کجا که دو یا سه واژه پیوسته و به هم مرتبط آمده، با آوای «ا» وصل شده است.

اکنون به چند نمونه دیگر از دگتر اسلامی ندوشن توجه کنید:

«...نظم و استحکام و عقل جامعه انگلستان، پرکاری و انضباط و صنعتگری مردم آلمان و آرامش و نظافت و امنیت سوئیس...»

که بهترین نحوه گویندگی به همین صورت است.

«در رشته‌های گوناگون: ادبیات و تاریخ و ایران‌شناسی و بهداشت و آیین دوست‌یابی و آبیاری و طب‌اخ‌ی و

خاطرات جنگ و اتم و عرفان و غیره...». اجزای این جمله هیچ‌گونه تجانس و همبستگی با هم ندارند. (نظر نویسنده هم چنین است) بهترین پیشنهاد این است که همه را با ویرگول به هم پیوند دهیم و قبل از غیره، «و» بگذاریم، مثل این جمله: «دستخوش و سواسها، هوسها، ندامتها و حسرت‌هایی است.»

اما در این جمله:

«در همه این کشورها، اگر کارخانه و دود و برق و بخار هست، موزه و کتابخانه و تئاتر و دانشگاه نیز هست.»

که بهترین شیوه گویندگی، خواندن یکسره و یک نفس با استفاده از «ا» است.

«بزرگ‌ترین مردان و پست‌ترین مردان، در این آب و خاک پرورده شده‌اند.» در چنین مواردی که دو صفت برای یک موصوف است ولی موصوف هر بار تکرار شده است، حتماً باید «و» خواند، ولی اگر موصوف یک بار آمده بود، یعنی بار دوم آن حذف شده بود، با «ا» زیباتر می‌شد: «بزرگ‌ترین و پست‌ترین مردان...». در چند جمله متن زیرین به علامت «و» و «ا» دقت کنید و دلیلش را دریابید. این نمونه خوبی است:

«... دردم شکفته می‌شود و قیافه خاضع و خندان و ذلیل به خود می‌گیرد و شتابزده خود را از هم می‌گشاید و جمع می‌کند و کلاه از سر برمی‌دارد و آن را به سینه می‌چسباند و خم و راست می‌شود و هر چه خلوص و نرمنی و بندگی دارد در نگاه خویش گرد می‌کند و صدای خود را مخملی می‌سازد و عبارتهای شیرین و گوش‌نواز بر زبان می‌آورد.»

حالا به این قطعه توجه کنید:

«... گاه بگریند و گاه بخندند و گاه کف بزنند و گاه چنگ و دندان به همدیگر

نشان دهند، گاه بهت زده تماشا کنند و همواره به کار خویش مشغول باشند.»

بعضی وقتها نویسنده به ریزه‌کاریهای گویندگی و فن بیان توجه ندارد و به کار نویسندگی که البته در آن استاد است می‌پردازد و آن را پرورش می‌دهد. در چنین مواقعی گوینده باید از فنون بیان و نکته‌های آموخته خود استفاده کند و متن نویسنده را به بهترین شیوه بیان کند (بدون درهم ریختن اساس متن). مثلاً در اینجا «و»های اضافی را بردارد و به جای آنها ویرگول بگذارد و بداند که با این کار نه تنها ارزش و زیبایی نوشته کم نخواهد شد، بلکه آن را زیباتر خواهد کرد و علاوه بر آن به درک مطلب کمک خواهد نمود:

«...گاه بگریند، گاه بخرند، گاه کف بزنند، گاه چنگ و دندان به همدیگر نشان دهند و گاه بهت زده تماشا کنند، و همواره به کار خویش مشغول باشند.»

حتی می‌توان جمله آخر (و همواره به...) را به عنوان نتیجه‌گیری نهایی از جمله‌های قبل (با آوردن «و») جدا و بر آن تاکید کرد.

به سخنی درباره شاهنامه فردوسی از حبیب یغمایی توجه کنید:

«...خوی و روش هریک از: خردمندی و خاموشی و شجاعت و ستیزه‌جویی و سبک‌سری و خیره‌رایی و بی‌اعتنایی و نام‌آوری... چنان آشکار است که گویی شخص با آنان هم عصر و یار و آشنا بوده است.»

اول ببینیم آیا می‌شود این صفتها و ترکیبها و واژه‌ها را، دوتا دوتا کنار هم قرار داد... که نمی‌شود. پس بهترین راه برای بیان بهتر این است که آنها را با ویرگول از هم جدا کرده یا بهتر بگوییم، به هم وصل کنیم، جز اولین ترکیب (خوی و روش) و

قبل از «نام‌آوری»، «و» گذاشت ولی به جای چند نقطه در نوشته که در رادیو معنی و مفهومی ندارد، کلمه «و غیره» جواب‌گوی نظر نویسنده است و پس از آن «هم عصر» را هم باید از یار و آشنا جدا کرد، پس:

«خوی و روش هریک از: خردمندی،

علامت‌گذاریها به تشخیص و سلیقه من است و در بعضی موارد جز این هم راهی نیست!- از تاریخ بیهقی، حسنک وزیر: «... این بوسهل مردی امامزاده و محتشم و فاضل و ادیب بود، اما شرارت و زعارتی در طبع وی موکد شده- و لا تبدیل

بعضی وقتها نویسنده

به ریزه‌کاریهای

گویندگی و فن بیان

توجه ندارد و به کار

نویسندگی که البته در

آن استاد است

می‌پردازد و آن را

پرورش می‌دهد، در

چنین مواقعی گوینده

باید از فنون بیان و

نکته‌های آموخته خود

استفاده کند و متن

نویسنده را به بهترین

شیوه بیان کند.



خاموشی، شجاعت، ستیزه‌جویی، سبک‌سری، خیره‌رایی، بی‌اعتنایی، نام‌آوری و غیره، چنان آشکار است که گویی شخص با آنان هم عصر و یار و آشنا بوده است.»

اکنون به سراغ متون کلاسیک برویم و سری به چند کتاب از متون کهن بزنیم. در نثر این‌گونه کتابها، کمتر اجازه دخالت داریم و بهتر این است که همان‌گونه که نوشته شده‌اند، خوانده شوند، البته زیباخوانی شوند- باید تکرار کنم که

لخلق الله و با آن شرارت دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار، بر چاکری خشم‌گرفتی و آن چاکر رالت زدی و فروگرفتی، این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی، و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی، و آنگاه لاف زدی که فلان را من فرو گرفتم- و اگر کرد، دید و چشید- و خردمندان دانستندی که نه چنان است و سری می‌جنبانیدندی و پوشیده خنده

می‌زدندی که وی گزاف‌گوی است...»^(۱) از کیمیای سعادت امام محمد غزالی، در شناختن نفس:

«... پس ترا حقیقت خود طلب باید کرد تا خود چه چیزی و از کجا آمده‌ای و کجا خواهی رفت و اندرین منزلگاه به چه کار آمده‌ای و ترا برای چه کار آفریده‌اند و سعادت تو چیست و در چیست، و شقاوت تو چیست و در چیست؟ و این صفات که در باطن تو جمع کرده‌اند، بعضی صفات ستوران و بعضی صفات ددگان، و بعضی صفات دیوان، و بعضی صفات فریشتگان است؛ تو ازین جمله کدامی؟ و کدامست... است و سعادت دیگری است. غذای ستور و سعادت وی خوردن و خفتن و گشنی کردن است. اما غذای ددان و سعادت ایشان، دریدن و کشتن و خشم‌راندن است و غذای دیوان شرانگیختن و (مکر و حیلت کردن) و غذای فرشتگان و سعادت ایشان مشاهده جمال حضرت الهیت است و آزو خشم و صفات بهایم و سباع را با ایشان راه نیست...»

از بهارستان جامی، بخشندگی:

«حاتم را پرسیدند که... فی الحال یک گوسفند بکشت و پخت و پیش من آورد... بخوردم و گفتم:...»^(۲) تذکره الاولیای عطار نیشابوری، حلاج:

«آن قتیل الله، فی سبیل الله... که هم در غایت سوز و اشتیاق بود و هم در شدت لهب فراق، سست و بیقرار و شویده روزگار بود و عاشق صادق و پاکباز، و جد و جهدی عظیم داشت و ریاضتی و کرامتی عجیب. و عالی همت و عظیم قدر بود؛ و او را تصانیف بسیار

است به الفاظی مشکل در حقایق و اسرار و معارف و معانی... گفت: امروز بینی و فردا و پس فردا. آن روزش بکشند و دیگر روز بسوختند و سیوم روزش به باد دادند...

دست اندازان و عیاروار می‌رفت...»

و سرانجام از گلستان سعدی، از مقدمه:

«منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید

سرهم آمده بود و می‌شد آنها را دوتا دوتا یا حتی سه تا سه تا جدا کرد، ترکیبهای دوتایی یا سه‌تایی را با «أ» به هم پیوند می‌دهیم و به ترکیب بعدی متصل می‌کنیم؛ اگر در مجموع دو ترکیب تشکیل شد، آن دو ترکیب را با «و» و اگر چند ترکیب شکل گرفت، ترکیبها را با ویرگول و آخرین ترکیب یا مجموعه را با «و» بیان می‌کنیم.

سوم- هر کجا که جمله با فعل به پایان

هر کجا که جمله با فعل به پایان می‌رسد، «و» در شروع جمله بعدی می‌آید، مگر آنکه جمله‌ها کوتاه یا تک فعلی باشند و از نظر معنی کاملاً به هم پیوسته، اما اگر یکی از فعلها حذف شده باشد، در این صورت می‌توان از «أ» استفاده کرد.

می‌رسد، «و» در شروع جمله بعدی می‌آید، مگر آنکه جمله‌ها کوتاه یا تک فعلی باشند و از نظر معنی کاملاً به هم پیوسته، اما اگر یکی از فعلها حذف شده باشد، در این صورت می‌توان از «أ» استفاده کرد. اگر پس از فعلی بلافاصله، «گفت» بیاید، آن‌را هم با «أ» ادا می‌کنیم.

پاورقی:

- ۱- در دوجا که روی «واو» علامت فتحه و ضمه ندارد در خواندن مختاریم.
- ۲- فعلهای کوتاه یا جمله‌های کوتاه یک فعل را با «أ» بخوانیم بهتر است.
- ۳- در این سه مورد، می‌توان به دلیل حذف فعل «است» یا «أ» خواند و به دلیل طولانی بودن جمله با «و»، در هر حال باید پیوستگی را حفظ کرد.

نعمت. هر نفسی که فرومی‌رود، ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب»^(۳)

فکر می‌کنم ذکر نمونه‌های جدید و قدیم نثر ادبی کافی باشد. هریک از این نمونه‌ها می‌تواند الگویی برای گوینده‌های جوان و سایر علاقه‌مندان باشد. ذکر این نکته را هم لازم می‌دانم که بعضی از مواردی که برای نمونه آوردم، می‌توان آنها را یک قاعده و قانون برای زیباخوانی و گویندگی به حساب آورد و در بعضی موارد دیگر می‌توان اعمال سلیقه کرد. ولی از توجه به کل این موارد می‌توان به قاعده و دستوری هم رسید:

اول- برای بیان ترکیبهای دو واژه‌ای و به ندرت سه یا چهار واژه‌ای بهتر است از «أ» استفاده کرد.

دوم- اگر چند کلمه یا واژه، پشت

